

ابن خلدون و نقد سنت‌های روایتی در تاریخ‌نگاری متقدم

نمونه بحث: روایت‌شناسی سقوط برمکیان در تاریخ‌نگاری مورخان تا پایان قرن چهارم

Hamidsadeghi68@yahoo.com

nouri.jafar21@yahoo.com

حمید صادقی / دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان

جعفر نوری / استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آیت الله حائری میبد

دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۰۲ - پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۹

چکیده

نقد ابن‌خلدون به روش، بینش و نگرش در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری مورخان مسلمان، برای همیشه معیارها را در این حوزه از معارف دگرگون ساخت؛ کاری که از دریچه نگاه امروزمی می‌توان آن را رویکردی معرفت‌شناسانه و نوین به علم تاریخ دانست. این پژوهش کوشیده است با ذکر یک نمونه مثالی - تاریخی، نقد ابن‌خلدون به رویکرد این مورخان را به عرصه امتحان و سنجش بیاورد. نمونه مدنظر سقوط برامکه در زمان هارون است که چگونگی بازتاب آن در تاریخ‌نگاری‌های چهار قرن نخستین محل پرسش است. ابتدا نقد ابن‌خلدون به روش و بینش مورخان متقدم ذکر می‌شود و سپس با ذکر نمونه تاریخی، صحت این فرضیه به آزمون گذاشته شود.

نشریه تاریخ اسلام در آینه پژوهش: شک نیست که ابن‌خلدون شخصیت بزرگی بوده و نخستین بار باب تحلیل عقلی در تاریخ را باز کرد و معیارهایی برای آن معرفی کرد. اما باید توجه داشت که نقدهایی بر ابن‌خلدون و برخی اندیشه‌های او وارد است (تاریخ در آینه پژوهش، پیش‌شماره ۳، پاییز ۱۳۸۲، تأملی در آثار و اندیشه‌های ابن‌خلدون). لذا نباید او را - مثل هر بزرگ دیگر - مطلق انگاشت، و درباره او غلو کرد. ضمناً ابن‌خلدون روش‌ها و معیارهای تحلیل در تاریخ را که در «مقدمه» مطرح کرده در تاریخ خود «العبر» به کار بسته یا نتوانسته است! آنچه در این مقاله آمده، دیدگاه نویسندگان محترم مقاله است.

کلیدواژه‌ها: ابن‌خلدون، روش‌شناسی، تاریخ‌نگاری متقدم، سقوط برمکیان.

تاریخ‌نگاری مورخان مسلمان در قرن‌های نخستین اسلامی، بر روش‌ها و رویکردهایی تکیه می‌کرد که بیش از هر امر دیگری تأثیر روش‌های محدثان و عالمان علم رجال بر آن نمود آشکار داشت. در این رویکرد، آنچه برای مورخ در درجه نخست به لحاظ اهمیت قرار می‌گرفت، تلاش در جهت ذکر دقیق اسامی راویانی بود که منشأ خبر تلقی می‌شدند و به هر اندازه که فاصله زمانی راوی نخستین به رویداد کمتر بود صحت رویداد نیز از نظر این مورخان امری پذیرفته‌شده‌تر تلقی می‌گشت. این امر البته وظیفه و تعهدی را متوجه مورخ نمی‌کرد. در آنچه به نقل خبر و ذکر عناوین راویان متواتر مربوط می‌شد مورخ کار خود را بدون کاستی و قصور انجام داده بود. این روش اگرچه در نسل بعدی مورخان مسلمان تا حدی دگرگون شد و تلاشی در جهت رسیدن به حقایق تاریخی در ورای این داده‌ها توسط مورخان نظیر یقوبی، مسعودی و ابن مسکویه و دیگران انجام پذیرفت، اما با وجود این، راه و روش آنها رهروانی نیافت و جریان تاریخ‌نگاری روشمند و تا حدی علمی‌تر آنان در همین دوره‌ها بدون تلاوم به حیات بسته خود ادامه داد. این روند تا ظهور ابن‌خلدون در آندلس ادامه یافت. در واقع، با ظهور ابن‌خلدون و درک بسیار عمیقش نسبت به جریان تاریخ و سیر ظهور و سقوط تمدن‌ها و عوامل پیش‌برنده این جریان، انتقاد نسبت به درک و دریافت مورخان پیشین در کانون توجه وی قرار گرفت. روش و بینش مورخان پیشین از نظر ابن‌خلدون، بسیار سطحی و ملامت‌آمیز از داده‌های خردستیز و ناصحیح جلوه نمود. فقدان عقلانیتی عمیق، که از نظر ابن‌خلدون بدون داشتن آن کار نگارش تاریخ به سرانجام نمی‌رسید، نزد مورخان سابق ایراد و نقصانی غیرقابل اغماض بود. با وجود این، علم تاریخ و روش‌های رسیدن به حقیقت در این شاخه از معارف بشری توسط وی به جایگاه اصلی و اساسی خود تکیه زد.

این پژوهش بر آن است که صحت ادعاهای ابن‌خلدون در باب تاریخ‌نگاری مورخان متقدم را بسنجد. برای این منظور، بازتاب واقعۀ سقوط برمکیان در زمان هارون در تاریخ‌نگاری‌های چهار قرن نخست‌گزینش شده است. تلاش می‌شود تا با روشی «توصیفی-تحلیلی»، ابتدا نقد ابن‌خلدون به جریان تاریخ‌نگاری مورخان پیشین به اختصار نقل شود و سپس صحت یا عدم صحت آن در این نمونه بازتاب یافته در آثار مورخان تا پایان قرن چهارم سنجیده شود.

رویکرد انتقادی ابن‌خلدون نسبت به تاریخ‌نگاری متقدم

رویکردی که ابن‌خلدون بر اساس آن، تاریخ‌نگاری مورخان متقدم را مستوجب شدیدترین و صریح‌ترین نقدها ساخت، از درک بسیار عمیق وی نسبت به جریان و سیر تاریخ و رویدادهای تاریخی سرچشمه می‌گرفت. تجربه‌های غنی وی در حوزه‌های گوناگون و داشتن منصب‌های مهم اجتماعی و حکومتی، درک عمیق وی از جریان رویدادها و عوامل مؤثر بر سیر حرکت تاریخ و نیز پیشنهاد شیوه‌های عقلایی و علمی در نگارش این رشته از معارف بشری، وی را در جایگاه بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین مورخان نشانده بر همین مینا بود که نخستین

اظهارنظرهای وی در ابتدای کتاب *العبر*، به شرح و توضیح نکته‌های عمیق در باب اهمیت علم تاریخ، منطق حاکم بر این علم و روش پژوهش در این شاخه از معارف بشری اختصاص یافت.

از نظر او، تاریخ از فنون متداول در میان همه ملت‌ها و نژادها بود که برای آن سفرها و جهان‌گردی‌ها می‌کردند و در فهم آن، هم مردم عامی و بی‌نام و نشان اشتیاق داشتند و هم پادشاهان و بزرگان به شناخت آن شیفستگی نشان می‌دادند، و درباره روزگاریها و دولت‌های پیشین و سرگذشت قرون نخستین بود که گفتارها را به آنها می‌آریند و بدان‌ها مثل‌ها می‌زنند و انجمن‌های پرجمعیت را به نقل آنها آرایش می‌دهند.^۱ هدف از فراگیری این علم نیز نزد *ابن خلدون* ارجمند و والا بود. استدلال وی این بود که فراگیری این شاخه از معرفت، سبب آشنایی مخاطب با دگرگونی‌های احوال آدمیان، تعمق در آغاز، رشد و برآمدن دولت‌ها، جهان‌گشایی‌های آنان، تلاش‌هایشان در جهت آبادانی زمین و در نهایت، ندای کوچ کردن و سپری شدن آنان می‌شد.^۲

به دنبال این شرح کوتاه در باب اهمیت علم تاریخ، *ابن خلدون* روش‌شناسی بسیار عمیق خود در حوزه نگارش تاریخ را بسط و توضیح داد. از نظر وی، معنای باطنی تاریخ، تحقیق عقلی، نظری و انتقادی درباره مشأها و علت‌هاست و خود، این کار را «اجتهاد علمی» نامید.^۳

ابن خلدون فن تاریخ را روشی دانست که هر کس نمی‌توانست بدان دست یابد. وی در این راه، مورخ متعهد را نیازمند منابع متعدد و دانش‌های گوناگون دانست و حسن‌نظر و پافشاری مورخ را در چگونگی فهم صحت سند و چگونگی روات بسیار اساسی خواند. کمترین نتیجه اخذ این روش برای مورخ از دیدگاه *ابن خلدون*، دوری از لغزش‌ها و خطاهایی بود که بعضاً سبب لغزیدن در پرتگاه و انحراف از شاه‌راه راستی بود.^۴

بر همین مبنا، وی سطرهای آغازین کتاب تاریخ‌ساز خود، *العبر*، را به انتقاد سرزنش و رد شیوه‌های تاریخ‌نگاری مورخان پیشین اختصاص داد و به نوعی، معیارها و مؤلفه‌های ذهنی و روشی آنها را با چالشی سهمگین مواجه ساخت. «از نظر او، فکر انتقادی منشأ همه روش‌های تاریخ‌نگاری بود و تنها با توسل به آن بود که مورخ می‌توانست کم و بیش به درک واقعیت زمان گذشته نایل آید.»^۵

در واقع، نخستین تلاش *ابن خلدون* نقد مواضع، روش‌ها و شیوه‌های کسانی بود که با روح واقع‌نگری، که باید اساس هر دانشی باشد، منطبق نبودند. نقد وی متوجه روشی بود که از جانب همین مورخان، سده‌ها تداوم یافته بود و بیشترین تأثیرپذیری آنها از عالمان علوم دینی و به طور دقیق‌تر، از علم حدیث بود.^۶ حاصل این نقد، تلاش در

۱. عبدالرحمان بن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۲.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. ناصف نصار، اندیشه واقع‌گرایی *ابن خلدون*، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۶. صادق آینه‌وند، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ص ۱۲۱-۱۳۲؛ عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ در ترازو، ص ۶۹.

جهت ایجاد نوعی روش علمی بود. آنچه/بن‌خلدون در ورای نقد گذشتگان می‌جست، بنیاد نهادن علم کاملی بود که از نظر عینی و ذهنی مستند باشد.^۱

از مصادیق آفتهایی که/بن‌خلدون در روش مورخان پیشین کشف کرد، دنباله‌روی‌های کورکورانه و مقلدانه بود که بریندش نگارش حجم انبوهی از کتب تاریخی لبریز از داده‌های دور از حقیقت و صرفاً روایت‌گونه بود. حساسیتی که وی نسبت به این امر در مقدمه نشان داده قابل تأمل است. او بر تمایز میان تقلید محض و تحقیق انتقادی تأکید می‌کرد. تحقیق انتقادی با خرد، حکمت و علم، یعنی با پی‌جویی ماهیت اشیا یکی می‌گردد. در اینجا، /بن‌خلدون کوشید تا در اصول و شیوه‌های علم تاریخ کاوش کند و نشان دهد که نادیده گرفتن این اصول موجب اشتباهاتی در گزارش‌های تاریخی می‌شود و دانستن آنها به مورخ کمک می‌کند که این اشتباهات را کشف و اصلاح نماید.^۲ علاوه بر این، رویکرد نقل‌گرایانه و دور از پرسش‌گری در باب رویدادهای تاریخی مورخان متقدم، بخش دیگری از انتقادهای /بن‌خلدون را متوجه خود ساخت. در واقع، «در این شیوه تاریخننگاری، توسل به استدلال در برابر اخبار و روایات، که مصداق اجتهاد در مقابل نص بود، به اندازه تعصب‌ورزی مایه خطا و انحراف در مقام درک حقیقت در مطالعات تاریخی بود.»^۳

تسلط این رویکرد در روش تاریخ‌نگاری مورخان پیشین به گونه‌ای بود که گاهی حتی در ابتدای برخی از این آثار مانند *تاریخ طبری*، به صراحت به چنین رویکردی در نگارش تاریخ اقرار شد.^۴ آنچه از پس این امر نمایان جلوه می‌کرد این نکته بود که مورخ با چنین روشی از بیان عقاید خود یا نقل عقاید دیگران درباره خبرهایش دوری می‌جست؛ زیرا این کار در زمره مطالب تاریخی و در حیطة مسئولیت او محسوب نمی‌شد.^۵ /بن‌خلدون بر کاستی‌ها و نادرستی‌های این روش خرده گرفت و در پیراستن این روش، از اشتباهات و کوته‌فکری‌ها کوشید.^۶ این مورخ در ادامه، با ذکر نمونه‌هایی تاریخی به اشتباهاتی اشاره می‌کند که از جانب این مورخان در آثار تاریخی ثبت شده است و در بیشتر این موارد، انتقاد از امکان یا احتمال وقوع رویداد، با انتقاد از منابعی که رویداد را نقل کرده‌اند، همراه است. او در این مثال‌ها، می‌کوشد به جای انتقاد از مأخذ اخبار، محتوای اخبار را به نقد کشد. بر این اساس، او می‌خواهد نشان دهد که چرا و چگونه منابع معتبر در نقل اخبار، از راه درست منحرف می‌شوند، و آن آثار چگونه باید توسط مورخی که از شیوه تحقیق انتقادی پیروی می‌کند مورد استفاده قرار گیرد.^۷

۱. ناصف نصار، اندیشه واقع‌گرایی ابن‌خلدون، ص ۱۰۸.

۲. محسن مهدی، فلسفه تاریخ ابن‌خلدون، ص ۱۹۱.

۳. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ در ترازو، ص ۷۰.

۴. محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۷۶.

۵. محسن مهدی، فلسفه تاریخ ابن‌خلدون، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۶. عبدالرحمان بن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۱۴.

۷. عبدالرحمان بن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۵۵-۵۳.

مثال‌هایی که توسط/ابن‌خلدون در ابتدای مقدمه نقل شده از آثاری گزینش شده‌اند که صاحبانشان در زمره برجسته‌ترین مورخان در تمام قرون و اعصار اسلامی بوده‌اند. وی با استناد به این روایت‌ها، به این حقیقت مهم نایل آمد که مورخان برجسته با پذیرفتن محتوای آنها، به سبب آگاه نبودن از جنبه باطنی تاریخ، بی‌چون و چرا آنها را رونویسی کرده‌اند. هدف/ابن‌خلدون از آوردن این مثال‌ها، یادآوری این نکته بود که اگر مورخی از جنبه‌های ژرف‌تر تاریخ بی‌اطلاع باشد، نمی‌تواند اخبار ظاهری را درک کند و خبر درست را از نادرست باز شناسد.^۱

تا اینجا، این نکته مهم نمایان شد که از منظر نگاه انتقادی/ابن‌خلدون، مورخان دچار دو نقص بنیادی هستند. یکی ضعف بینش تاریخی، و دیگری غفلت از قیاس عقلی به عنوان روشی در جهت دستیابی به حقیقت در مطالعات تاریخی. خود وی در همین زمینه می‌نویسد:

در راستی و صحت اخبار مربوط به وقایع، ناچار باید مطابقت معتبر باشد؛ یعنی مطابقت با واقع. از این‌رو، باید در امکان روی دادن این‌گونه اخبار اندیشید و آنها را با هم سنجید و این امر در این‌گونه اخبار، از تعدیل مهم‌تر و مقدم بر آن است. فایده خبر، هم از خود آن، هم از خارج، یعنی مطابقت آن با واقع استنباط می‌گردد.^۲

اکنون و با این مختصر، توضیح دربارهٔ رویکرد انتقادی/ابن‌خلدون، تلاش می‌شود تا به روش و نگرش این مورخان از طریق گزینش یک روایت تاریخی، که بیشتر آنها اقدام به ذکر این روایت در آثار خود کرده‌اند اشاره شود. روایت گزینشی در این پژوهش، سقوط خاندان برمکیان در دورهٔ هارون/الرئیسید است. بازتاب سقوط این خاندان در دورهٔ ابن خلیفه، گسترهٔ وسیعی را در آثار نگارش‌یافته در دوره‌های پس از این رویداد به خود اختصاص داد. هدف این نیست که روایات جزء به جزء این حادثه مجدداً بازخوانی شود؛ هدف الزاماً نحوهٔ روایت و بازتاب این حادثه مهم در تاریخ‌نگاری‌های مورخان مسلمان تا پایان قرن چهارم است. تلاش می‌شود در بازپرداخت این روایت‌ها، انتقادهای/ابن‌خلدون به روش‌ها و نگرش‌های این مورخان مدنظر باشد.

روایت‌شناسی سقوط برمکیان در منابع تاریخی تا پایان قرن چهارم

در میان مورخان قرن سوم هجری، تنها مورخی که دربارهٔ سقوط برمکیان سکوت کرده/بوحنیفه دینوری (م ۲۸۲ ق) است. در واقع در/اخبار الطوال، آنجا که مورخ درصدد بیان رویدادهای دورهٔ هارون است، هیچ گزاره‌ای در این باب نقل نمی‌شود. برخلاف/بوحنیفه دینوری،/ابن قتیبه (م ۲۷۶ ق)، دیگر مورخ نامدار شهر دینور، در اثر خود،/الامامة و السیاسة، به نقل گزارش‌هایی در این باره می‌پردازد./بوحنیفه تقریباً تمام آنچه را دربارهٔ برافتادن خاندان برمکی نقل می‌کند از فضل‌بن هارون است. در این روایت‌ها، که با جزئیات کمتری نسبت به دیگر منابع بعدی نقل شده، بدون هیچ مقدمه‌ای خبر قتل جعفر برمکی توسط مورخ نقل گردیده و در ادامه، با نقل برخی اظهارنظرهای کلی دربارهٔ جایگاه خاندان برمکی و نیز سعایت‌های فضل‌بن سهل در تحریک خلیفه مبنی بر براندازی

۱. همان، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۹۷.

برمکیان به روایت خود ادامه می‌دهد.^۱ در ادامه نیز/بن قتیبه در مقام نقد و تحلیلی بر این رویداد بزرگ بر نمی‌آید و بدون اشاره به جایگاه و نفوذ بالای این خاندان در امور دستگاه خلافت و گستره قدرت آنها، که احتمالاً در سقوطشان تأثیر مستقیم داشته است، اشاره‌ای نمی‌کند و پس از بیان چند روایت مختصر درباره محبوبیت آنها، به گزارش خود در این باب پایان می‌دهد.^۲

مورخ بعدی قرن سوم یعقوبی (م ۲۸۴ق) است. آنچه یعقوبی از این رویداد در اثر خود، تاریخ یعقوبی، نقل کرده در کمال اختصار و ایجاز است. در روایت یعقوبی، بر نهان ماندن علل این تغییر موضع خلیفه نسبت به برمکیان تأکید شده است. خود مورخ نیز با بیان این موضوع، فقط چند روایت درباره این رویداد ذکر کرده است. وی از زبان خلیفه درباره عدم آشکارنشدن این راز می‌نویسد: «اگر دست راستم می‌دانست بچه سبب چنین کاری کردم، هر آینه آن را می‌بریدم. و بیشتر مردم را در اسباب خشم هارون بر آنان اختلاف است.»^۳

در ادامه، یعقوبی، که بخش اعظم روایت خود از سقوط برمکیان را از زبان اسماعیل بن صبیح، که ظاهراً هارون قبل از انجام این کار با وی مشورت کرده بود، نقل می‌کند. در نقل مشورت خلیفه با اسماعیل آورده است:

تصمیم دارم خاندان برمک را چنان عقوبت کنم که احدی را عقوبت نکرده‌ام و داستان آنان را تا پایان روزگار عبرت دیگران قرار دهم. پس مرا نزد آنان فرستاد و بسیار چنان می‌کرد، سپس سال بر سر آمد و سال دوم نیز سپری شد و آن‌گاه که سال سوم به انجام رسید، در سر سال چهارم آنان را کشت.^۴

در آخرین روایت یعقوبی نیز به صورت بسیار مختصر جریان ارسال نامه از زندان توسط یحیی بن خالد برمکی به خلیفه مبنی بر یادآوری زحمات فراوان این خاندان برای دستگاه خلافت ذکر شده که با جواب قاطعانه هارون مبنی بر عدم بخشش آنها همراه است و در نهایت نیز مهر خاتمه بر پیشانی آنها نهاده می‌شود.^۵

همان‌گونه که مشاهده شد، یعقوبی نیز در نقل این روایت، با نهایت اختصار سخن می‌گوید. از جانب وی، هیچ اشاره‌ای به پایگاه اجتماعی و سیاسی برمکیان نمی‌شود و روایت‌های در دسترس خود را بدون کمترین نقدی بازنویسی می‌کند. این شیوه روایتی مبتنی بر نقل خبر بدون کمترین جرح و تعدیل و انتقاد، البته در سراسر تاریخ یعقوبی قابل رصد و پی‌گیری است. نهایت تلاش وی به تمرکز بر روی راویان خبرهاست تا نقد محتوایی خبر یا تلاشی در جهت کشف روابط علی - معلولی در ورای رویدادهای تاریخی.

در قیاس با این مورخان، اما روایت طبری از سقوط برمکه با جزئیات بسیار بیشتری همراه است. شاید بتوان گفت: در میان تمام این مورخان، هیچ‌کدام به اندازه طبری (م ۳۱۰ق) به بسط این موضوع در اثر خود پرداخته

۱. ابن قتیبه دینوری، امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)، ص ۳۹۴-۳۹۶.

۲. همان، ص ۴۰۲-۳۹۶.

۳. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۱.

۴. همان، ج ۲، ص ۴۳۲.

۵. همان، ج ۲، ص ۴۳۳.

است، هر چند در ورای این حجم وسیع داده‌های تاریخی در شیوه و روش تاریخ‌نگاری طبری نیز تلاشی در جهت فهم عمیق‌تر این رویداد مهم مشاهده نمی‌شود و وی به اصول و روش خود در نگارش تاریخ پایبند مانده است. طبری روایت خود را با این پرسش آغاز می‌کند که سبب کشتن جعفر برمکی چه بود؟ و علت برخورد شدید خلیفه با این خاندان از کجا سرچشمه می‌گرفت؟^۱ اولین روایت طبری از این رویداد از بختیشوع بن جبرئیل نقل شده است؛ گزارشی که به نظر می‌رسد اساس روایت‌های بعدی در باب سقوط برمکیان تا حدی از همین روایت‌های بختیشوع گرفته شده است.^۲ در این روایت، برخلاف گفته طبری، دلیلی که بتوان از روی آن به عوامل دخیل در این اقدام خلیفه پی برد، ذکر نمی‌شود. در یکی از این روایت‌ها، ورود بی‌اجازه جعفر به سرای خلیفه، به ناگاه سبب خشم خلیفه می‌شود. به وضوح، در ورای این روایت - اگر صحت آن پذیرفته شده باشد - نمایان است که خشم خلیفه نمی‌توانسته است به سبب ورود ناگهانی جعفر نزد او بوده باشد؛ عملی که بنا به گفته خود جعفر، از امتیازات ویژه‌ای بوده که در گذشته، از جانب خلیفه به وی اعطا شده است.^۳

طبری در روایت بعدی، بنا بر آنچه خود وی نخستین مرحله تغییر خلیفه نسبت به برمکیان را همین مرحله می‌داند، از زبان ثمامه اشرس نقل می‌کند که محمد بن لیث ظاهراً در نامه‌ای به خلیفه تبعات نفوذ بالای برمکیان در دستگاه خلافت را به وی گوشزد می‌کند و آن‌گاه از پس تأثیرات این سخنان محمد لیث بر خلیفه، به ناگاه، در عنایت خلیفه نسبت به برمکیان خلل می‌افتد و زمینه‌های سقوط آنان فراهم می‌آید.^۴ آنچه شباهت این روایت را با گزارش پیشین بیشتر می‌کند نقل روایت بدون کمترین جرح و تعدیل و نقد از جانب مورخ است؛ آنچه که در ساختار روایت‌های بعدی طبری نیز قابل مشاهده است. طبری در روایت بعدی درباره سبب سقوط برمکیان، این بار از زبان ابو محمد زیدی، که بنا به زعم خود طبری «از همه کسان به اخبار قوم مطلع‌تر بوده است»، به نکته‌ای اشاره می‌کند که در روایت‌های قبلی مورخان اشاره‌ای به آن نشده است. بر اساس این روایت، مهم‌ترین عامل تغییر موضع خلیفه نسبت به برامکه، نوع ارتباط آنها با یحیی بن عبدالله از داعیان شیعی و از مخالفان سرسخت خلیفه بوده است.^۵

در ادامه، طبری روایت‌های دیگری نیز نقل می‌کند که از مهم‌ترین آنها داستان ارتباط جعفر برمکی با عباسه، خواهر هارون، است. اصل روایت چنان که طبری نقل می‌کند از احمد بن زهیر است. بنابراین روایت، هارون علاقه‌مند بود که خواهرش عباسه به همسری جعفر برمکی درآید و این ارتباط فقط در مجالس خاص خلیفه صورت واقع به خود بگیرد و در خفا هیچ‌گونه نزدیکی و مجالستی میان این دو روی ندهد. اما برخلاف

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۹۶.

۲. سید صادق سجادی، تاریخ برمکیان، ص ۹۲.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۹۷.

۴. همان، ص ۵۲۹۸.

۵. همان، ص ۵۲۹۹.

دستور خلیفه، «عاقبت عباسه از او بار گرفت و پسری زاد»^۱. علی‌رغم تلاش جعفر و عباسه مبنی بر اطلاع نیافتن خلیفه از این رویداد، خلیفه در نهایت اطلاع پیدا می‌کند و همین عامل، سبب خشم وی نسبت به خاندان برمکی و در نهایت، عامل براندازی آنها می‌شود. این روایت نیز از نظر ساختاری، شباهتی دیگر روایت‌های طبری دارد؛ از این نظر که مورخ در مقام پرسش‌گری و نقد روایت برنمی‌آید و تمام سعی و تلاش وی در امانت‌داری خود روایت و ذکر راوی آن بوده است.

ابن مطهر طاهر مقدسی (م ۳۸۱ ق) از دیگر مورخان قرن چهارم است که در اثر خود با عنوان *البدء والتاریخ*، اشاره‌ای مختصر به چگونگی براندازی خاندان برمکی دارد. علی‌رغم نظر برخی از مورخان و محققان معاصر، که رویکرد و روش مقدسی را در تاریخ‌نگاری تحت تأثیر آموزه‌های فلسفی وی، رویکردی همراه با نگاه انتقادی و پرسشگر دانسته‌اند،^۲ با وجود این، شرح این مورخ از واقعه سقوط برمکیان نیز در عین اختصار مبتنی است بر همان روایت‌های معمول و بدون کمترین تلاش در جهت واکاوی علت‌های مهم این رویداد.

مقدسی در شروع روایت خود از این واقعه، با اشاره‌ای مختصر به موطن اولیه برمکیان، به اولین خدمات آنها در دستگاه دیوان سالاری عباسیان اشاره می‌کند و در ادامه، از موقعیت مهم آنها در زمان هارون می‌گوید:

نخستین کاری را که ایشان به روزگار بنی‌عباس متصدی شدند، کار خراج بود که به خالد بن برمک سپرده شد و پس از آن، این کار در دست ایشان می‌گشت تا روزگار رسید که یحیی بن خالد بن برمک به وزارت رسید و فرزندش فضل بن یحیی متصدی خراسان و آنچه در آن سوی دروازه بغداد است، گردید. فرزند دیگرش، جعفر بن یحیی متصدی مهر و خاتم خلیفه گردید.^۳

مقدسی بلافاصله و در تلاش برای فهم مهم‌ترین عوامل این سقوط، پس از اینکه به وجود اختلاف درباره علل این واقعه اشاره می‌کند، دو روایت در این زمینه می‌آورد. اولین روایت، که بسامد کمتری در منابع این دوره داشته و بجز در اثر مقدسی، در آثار دیگری از این دوره بدان اشاره‌ای نشده، تلاش برمکیان به منظور و نشر اعتقادات زندقه است. وی در این باره می‌نویسد:

هارون بر ایشان خشم گرفت. درباره سبب این کار اختلاف است. بعضی گفته‌اند: ایشان می‌خواستند زندقه را آشکار کنند و کار کشور را به تباهی بکشانند و حکومت را به عثمان بن نهیک فاسق منتقل کنند و هارون بدین جهت ایشان را کشت^۴

این مورخ در طرح فرضیه دوم، مشهورترین و پرتکرارترین روایتی را که در میان مورخان این دوره آمده است، اشاره می‌کند؛ یعنی ارتباط جعفر با عباسه خواهر هارون، و آن به صورت مختصر ذکر می‌نماید:

جعفر از ویژگی‌ها او بود و هارون خواهرش عباسه را بسیار دوست می‌داشت و از او نمی‌شکستید و او را به همسری

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۳۰۸.

۲. فرانتس روزنتال، تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ص ۱۶۶ و ۱۸۱.

۳. ابن مطهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ج ۲، ص ۹۶۹.

۴. ابن مطهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ج ۲، ص ۹۶۹.

جعفر بن یحیی در آورد، به شرط اینکه با او همبستر نشود و در مجلس هارون محرم او باشد. از قضا، عباسه از جعفر آبستن شد و دو فرزند توأمان زاد و هارون از این کار در خشم شد.^۱

مقلسی در پایان این روایت کوتاه، سرنوشت غم‌بار برمکیان را این‌گونه نقل می‌کند:

فرمان داد تا گردن جعفر بن یحیی را زدند و برادرش فضل و پدرش را در رقه زندانی کردند تا در زندان مردند و فرمان داد تا پیکر جعفر و سرش را به مدینه‌السلام بردند و به دو نیم کردند و به دار زدند و سپس به آتش سوختند. هارون در تمام نواحی و شهرها به کارگزاران خویش نوشت تا برامکه و یاران و فرزندان و موالی ایشان را دستگیر کنند. هر کس از ایشان است مورد بازخواست قرار گیرد و از همه‌شان گروگان گرفته شود و اموالشان را ضبط کنند و هر کس را که از ایشان پنهان شده تحت نظر و پی‌جویی قرار دهند و به هر نیرنگی هست او را بگیرند، چندان که دانسته شد که تمام یا بیشتر ایشان را گرفته‌اند. سپس به هر کارگزاری نامه‌ای نهفته نوشت و فرمان داد که این نامه مهر شده را در روز فلان از سال فلان، بگشای. و چنان که فرمان داده بود اجرا شد و در یک روز همه ایشان را کشتند.^۲

همان‌گونه که پیداست، مقلسی نیز علی‌رغم اینکه از وی در زمره یکی از مهم‌ترین مورخان این دوره نام برده می‌شود، در این زمینه بر مدار روش‌های مسلط تاریخ‌نگاری زمانه خود گام برداشته و از تلاش در جهت فهم ریشه‌های این واقعه مهم باز مانده است.

جهشپاری (م ۳۳۱ ق) نیز در زمره مورخان و ادیبان این دوره است که در اثر خود *السوزراء والکتاب*، به این رویداد در ذیل وزارت برمکیان اشاره‌های مبسوطی دارد. اگرچه ویژگی روایت‌محوری در لابه‌لای گزاره‌های جهشپاری به روشنی نمایان است، با وجود این، تحلیل روایت این مورخ در باب سقوط برمکیان تا حدی قابل توجه است. شرحی که این مورخ در باب چگونگی ظهور و رسیدن به مناصب بالای حکومتی و سرانجام سقوط برمکیان نقل می‌کند حاوی داده‌های ارزشمندی است. با وجود این، در روایت این مورخ نیز تکیه اصلی بر همان روایت‌هایی است که در آثار دیگر مورخان به تناوب تکرار شده است، اگرچه تلاش وی در جهت ارائه تحلیلی واقع‌گرایانه‌تر از این رویداد به روشنی نمایان است.

جهشپاری آغاز روند قدرت‌گیری برامکه را دوره *سفاح* می‌داند. «اولین بار و در زمان *سفاح*، خالد با بروز لیاقت و کاردانی، توانست سرپرستی دیوان‌های خراج و جند را عهده‌دار شود.»^۳ وی در ادامه، به کسب مقام وزارت منصور از جانب خالد اشاره می‌کند ماجرای حکمرانی وی بر ولایت فارس را، که از جانب منصور و پس از طی دوره اول وزارتش به این کار گمارده شده بود، نقل می‌نماید.^۴ این مورخ سپس در باب بسط قدرت برمکیان در زمان هارون توضیحاتی می‌دهد و در نهایت نیز مهم‌ترین روایت‌هایی را که در باب سقوط این خاندان شنیده است ذکر می‌کند.

۱. همان.

۲. همان، ص ۹۷۰.

۳. محمد جهشپاری، *الوزراء و الكتاب*، ص ۵۹.

۴. همان، ص ۶۵.

روایتی که جهشیاری از آن به عنوان یکی از مهم‌ترین علل سقوط برمکیان استناد می‌کند ثروت‌اندوزی برامکه است که البته مشخص نیست اصل روایت را از چه کسی گرفته است: نویسندگان از اموال هنگفتی یاد کرده‌اند که برمکیان برای خود و یارانشان صرف می‌کردند، یا حمله‌های گرانی که به شاعران و دانشمندان و ستایشگران خویش می‌دادند و خلیفه و حرم و یاران او را بدان اموال دسترسی نبود.^۱ جهشیاری پس از این روایت، در گزاره دیگری، که باز هم از منشأ آن توسط این مورخ ذکری به میان نیامده است، می‌افزاید: آورده‌اند که وقتی یحیی در زندان بود، هارون خودداری او را از پرداخت مالی که زییده همسر خلیفه درخواست کرده بود، به یادش آورد، درحالی که همان وقت، بیش از یک میلیون درهم میان کارگزاران خویش تقسیم کرده بود.^۲

عامل دیگر از نگاه جهشیاری، بدگویی‌ها، حسادت‌ها و سعایت‌های گروهی از درباریان بوده است که روزگاری از جانب خاندان برامکه نسبت به آنها با نیکي و احترام برخورد شده بود. از جمله مشهورترین و خطرناک‌ترین این رقبیان و دشمنان، که جهشیاری به آنها اشاره می‌کند، یکی فضل‌بن ربیع است که پس از برمکیان به منصب وزارت دست یافت و نیز جعفر بن محمد/الاشعث، علی بن عیسی یزدانیرود، و منصور بن زیاد که بنا به روایت جهشیاری، یحیی برمکی نسبت به آنها محبت و احسان بسیار روا داشته بود و هر سه تن نیز به او بدی‌ها کردند و آزارها رساندند.^۳ هر دو روایت جهشیاری به تناوب، در آثار دیگر این دوره روایت شده است.

علاوه بر جهشیاری، ابن عبد ربه (م ۳۲۸ ق)، از مورخان اندلسی قرن چهارم، نیز اشاره‌هایی به موقعیت و نفوذ بالای برمکیان در دربار هارون دارد. روایت‌های نقل‌شده/ابن عبد ربه در قیاس با آنچه سایر مورخان حوزه شرقی خلافت آورده‌اند، نکته بدیع و تازه‌ای درباره سقوط برمکیان ندارد. آنچه در روایت/ابن عبد ربه می‌تواند مهم تلقی شود اشاره‌ای است که وی نیز مانند بیشتر مورخان این دوره به ثروت‌اندوزی و نفوذ بالای برمکیان دارد. بنابراین، بسامد تکرار این روایت را پس از ارتباط جعفر برمکی با عباسه، خواهر خلیفه، می‌توان پرتکرارترین روایت در میان آثار این مورخان دانست. کلیت روایت/ابن عبد ربه، که وی آن را از زبان اسحاق بن علی هاشمی نقل می‌کند، این‌گونه است که یحیی، که تغییر حالت هارون را نسبت به برمکیان احساس کرده بود، به نزد یکی از دوستان هاشمی خویش می‌رود تا با وی مشورت کند. آن مرد او را پند می‌دهد که چون هارون دوست دارد فرزندانش صاحب مال و ضیاع گردند، خوب است وزیر بخشی از املاک و اموالی را که به یاران و دوستانش داده بازپس گرفته، به فرزندان خلیفه منتقل کند. «یحیی گفت: اگر نعمت از خود من سلب گردد بهتر است تا آن را از دست کسانی پس گیرم که خود بدیشان بخشیده‌ام».^۴ ابن عبد ربه در ادامه، از زبان همین اسحاق بن علی نقل می‌کند که «دانستم که آنها را سرکوب خواهد کرد».^۵

۱. همان، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۴۳.

۳. همان، ص ۱۶۵.

۴. شهاب‌الدین احمد بن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۵، ص ۶۶.

ابن عبد ربه در پایان این روایت، می‌افزاید: «چون آن هاشمی شش سال پیش از زوال برمکیان از خشم و حسد هارون نسبت به آنان آگاه شد، عزلت‌گزید و در آن سال‌ها نزد برمکیان نرفت».^۱

با این وجود، این مورخ نیز درست همانند رویکرد غالب نزد بیشتر مورخان این دوره، پایه روایت‌های خود را به این گزارش محدود می‌کند. بر همین اساس، در گزارش وی نیز نمی‌توان به تحلیلی جامع و مبتنی بر درک علت‌های گوناگون این رویداد دست یافت.

الاغانی اثر ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ ق) را شاید بتوان به لحاظ محتوایی، متفاوت‌ترین اثر در میان آثار تاریخی دانست که در این پژوهش به آنها استناد شده است. گزینش این اثر به سبب اشاره‌های بسیار مختصری است که این مورخ و ادیب قرن چهارم نسبت به حوادث و رویدادهای دوره برمکیان دارد. اگرچه محتوای روایت‌های ابوالفرج در باب خاندان برمکیان کمتر صبغه سیاسی و کنش‌های معطوف به قدرت نزد این خاندان دارد، اما در آنچه مربوط به پایگاه و موقعیت رفیع این خاندان نزد خلیفه و توجهات گسترده آنان به دانش‌ها و علوم در زمان خود بوده، قابل توجه است. اگرچه در تحلیل نهایی ابوالفرج اصفهانی از سقوط برمکه، اشاره‌ای به ارتباط خصم‌آمیز این خاندان با فضل‌بن سهل نشده است، با وجود این، وی در اثر خود، به این عامل اشاره می‌کند. «برمکیان به فضل بی‌اعتنایی می‌کردند و حتی دوستان و نزدیکان خود را که گاه به نزد وی می‌رفتند، از آن کار باز می‌داشتند».^۲

نکته دیگری که در روایت ابوالفرج اصفهانی پراهمیت به نظر می‌رسد اشاره‌ای است که وی به ارتباط خصم‌آمیز برمکه با بزرگان تشیع در این دوره دارد. اهمیت این نکته از آنجاست که در تحلیل‌هایی برخی از مورخان این دوره، مانند مسعودی ارتباط خوب و محبت‌آمیز برمکیان با شیعیان را از اهم عواملی دانسته‌اند که سبب‌ساز خشم هارون نسبت به آنها شد. خصلت روایت‌محوری در این گزاره، از کتاب **الاغانی** نیز کاملاً مشهود است: آورده‌اند که یحیی‌بن خالد، نواده امام صادق علیه السلام، علی‌بن اسماعیل را با مال بفریفت تا بر ضد عمویش امام موسی‌بن جعفر علیه السلام جاسوسی کند و اخبار را به هارون رساند؛ و همین کار موجب گرفتاری امام علیه السلام شد.^۳

در جای دیگری از همین اثر، وی نقل می‌کند: نیز آورده‌اند که وقتی ادریس‌بن عبدالله از واقعه جان‌به‌در برد و به مغرب رفت و اقتداری یافت. یحیی برمکی به هارون قول داد که وی را سرکوب کند. پس کسانی بدانجا فرستاد تا به ادریس زهر خوراندند و کشتند.^۴ اینکه ابوالفرج اصفهانی روایت را از چه کسی نقل می‌کند، مشخص نیست؛ اما آنچه مهم است اینکه نقل این روایت‌ها را کمترین تحلیل و پرسش‌گری از جانب این مورخ به همراه ندارد و این شباهت روش و رویکرد این ادیب مورخ را با معاصران خود نشان می‌دهد.

ابوالحسن مسعودی (م ۳۴۶ ق) نیز در دو اثر، خود یعنی **التنبیه و الاشراف** و **مروج الذهب** به حادثه برافتادن

۱. همان، ص ۶۷.

۲. علی‌بن حسین ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۵، ص ۱۲.

۳. علی‌بن حسین ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۶، ص ۵۰۴.

۴. همان، ج ۱۸، ص ۴۸۹.

برمکیان اشاره می‌کند. بر خلاف حجم نسبتاً وسیعی که مسعودی در کتاب *مروج الذهب* به تاریخ اختصاص داده است، تمام نوشته‌های وی در کتاب *التنبیه و الاشراف* در باب برمکیان، به چند خط نمی‌رسد. در این اشاره کوتاه، مورخ فقط براندازی این خاندان توسط خلیفه را نقل می‌کند، بدون اینکه اشاره‌ای هرچند مختصر به جریان امور یا ریشه‌یابی آن داشته باشد.^۱ مسعودی بنا به وعده‌ای که خود در *مروج الذهب* داده است، دربارهٔ اختصاص این فصل مجزا به تاریخ برمکه می‌نویسد:

شماه‌ای از اخبار رشید را در کتاب‌های سابق و این کتاب یاد کردیم، اما جزو اخبار وی که در این کتاب آوردیم از اخبار برمکیان چیزی نگفتیم و اکنون شماه‌ای از اخبارشان را در بابی خاص بیاریم و روزگار سعد و نحس ایشان را یاد کنیم.^۲ این مورخ فصل مفصلی را در این اثر خود به جنبه‌های گوناگون تاریخ برمکه اختصاص داده است. این روایات نخست با برشمردن فضایل این خاندان آغاز می‌شود:

از فرزندان خالد بن برمکه، یحیی با تدبیر و عقل بسیارش، و فضل با بخشش و مهارتش، و جعفر بن یحیی با دیربی و فصاحتش، و محمد بن یحیی با بزرگی و همتش و موسی بن یحیی با دلیری و جسارتش، هیچ کدام در حسن رأی و شجاعت و دیگر صفات چون خالد نبودند.^۳

در ادامه، مسعودی با اذعان به اینکه روایت‌ها در باب دلایل سقوط این خاندان بسیار است و اختلاف‌ها فراوان، می‌نویسد: «دربارهٔ علت آن اختلاف است؛ گویند: تصرف اموال دولت بود، بعلاوه اینکه یکی از خاندان ابوطالب را که در بند آنها بود، آزاد کرده بودند، و جز این نیز گفته‌اند و خدا بهتر داند.»^۴

با این همه، آنچه در روایت مسعودی می‌تواند با اهمیت تلقی شود اشاره‌ای است که وی به برگزاری مجالسی با حضور دانشمندان شیعی و دیگر فرقه‌های کلام اسلامی از جانب برمکیان دارد. مسعودی حتی بر شرکت دانشمندان شیعی در این جلسات تأکید و تصریح دارد.^۵ اهمیت این گزاره می‌تواند در اینجا باشد که این مورخ در تحلیل نهایی خود از علل شکست و سقوط برمکیان، اشاره‌ای مختصر به این موضوع دارد و این احتمال را که علل خشم هارون نسبت به آنها همین گرایش‌های شیعی بوده باشد، را رد نمی‌کند.

مال‌اندوزی افراتی برمکیان در روایت مسعودی نیز مانند جهشیاری از عواملی است که در نهایت، سبب تغییر نگاه خلیفه نسبت به برمکیان شد. به گزارش مسعودی:

وقتی هارون خواست کنیزی بخرد و از وزیر پول خواست، یحیی نخست خودداری کرد و سپس نیز کاری کرد که وی را از آن رأی باز آورد؛ و آن‌گاه که خلیفه خواست به شاعری صلہ دهد، یحیی آن شاعر را چندان سر دوانید که قصه به هارون نوشت و خلیفه از آن پس به بررسی درآمدهای دولت و دقت در کار برمکیان پرداخت.^۶

۱. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ص ۳۲۸.

۲. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲، ص ۳۷۰.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۷۱.

۵. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲، ص ۳۷۲-۳۷۳.

۶. همان، ص ۲۳۳.

یکی از پرتکرارترین روایاتی که مسعودی نیز در ادامه ذکر اخبار سقوط برمکیان به نقل آن می‌پردازد، همان داستان علاقه هارون به جعفر و به تبع آن، علاقه وی به نکاح خواهرش عباسه، برای جعفر است. ذکر این روایت، طولانی‌ترین قسمت از فصل مربوط به برمکیان در *مروج الذهب* را به خود اختصاص داده است. در مقایسه با روایت طبری، روایت مسعودی از این رویداد نکته متمایزی ندارد. مسعودی نیز داستان را تقریباً به همان شکلی که در روایت طبری آمده است، نقل می‌کند و علاوه بر اضافه کردن جزئیاتی به داستان، در کلیت آن شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهد و آن را روایت می‌کند.^۱ در پایان این روایت، مسعودی، با لحنی متأثر به روایت‌های خود در باب برمکیان خاتمه می‌دهد:

مدت دولت و عزت برمکیان و روزگار خوش و نکوی ایشان از آغاز خلافت هارون الرشید تا کشته شدن جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک هفده سال و هفت ماه و پانزده روز بود. شاعران در نثای برمکیان سخن بسیار گفتند، اما سرانجام، برمکیان و پیروانشان، که در آفاق و امصار بودند، گویی وعده‌ای داشتند؛ چون وعده‌ای که مردم به محشر دارند و افسانه مردم شدند. بزرگ است خدایی که سلطنت و فرمان از اوست.^۲

در آنچه از روایت‌های مسعودی درباره سقوط برمکیان نقل شد، این امر نمایان است که شیوه روایتی مسعودی نیز بر همان معیارهای پیشین که در روایت‌شناسی مورخان دیگر نقل شد. تمام سعی و تلاش مسعودی در ورای نقل این روایت‌ها با ذکر اسامی راویان و نقل خبر آنان بدون اعمال تغییر و یا احیاناً نقد و پرسش‌گری همراه است.

در یک مقایسه کلی میان روایت‌های فراوان این مورخان از واقعه سقوط برمکیان، می‌توان تا حد زیادی به شیوه و روش تاریخ‌نگاری آنها آشنا شد. روشی که به شدت از جانب ابن خلدون به نقد کشیده شد و اعتبار و اصالت چنین روش‌هایی را در نگارش تاریخ به شدت زیر سؤال برد. ابن خلدون در بخشی از کتاب *العبر* خود و در نقدی صریح، رویکرد این مورخان به حادثه سقوط برمکیان را بسیار نازل و سطحی می‌داند و از اینکه در ورای نقل این روایت‌ها، ذهن این مورخان متوجه عوامل دیگری در جریان رویدادهای تاریخی نشده است به شدت انتقاد می‌کند. وی از اینکه داستان علاقه هارون به جعفر و نیز جریان نزدیکی عباسه با وی، به روایت بنیادین و پرسامد در میان آثار تاریخی پیشین تبدیل شده است و همین روایت مبنای نتیجه‌گیری مورخان در شناسایی عوامل سقوط برمکیان گردیده، انتقاد می‌کند و می‌افزاید:

برامکه بدان سرنوشت نکبت بار گرفتار نشدند، مگر بسبب آنکه زمام کلیه امور فرمان‌روایی را بدست گرفته و تصرف در خراج‌ها را بخود اختصاص داده بودند؛ چنان‌که کار بجایی رسیده بود که اگر حتی رشید هم اندکی مال می‌طلبید، بدان دست نمی‌یافت. پس آن خاندان در فرمان‌روایی بر وی تسلط یافتند و در قدرت و سلطنت او شرکت جستند و چنان زمام همه امور را به دست گرفتند که در جنب قدرت آنان رشید کوچک‌ترین دخالتی در امور کشور نداشت.^۳

۱. همان، ص ۲۷۵-۲۷۱.

۲. همان، ص ۳۷۷.

۳. عبدالرحمان بن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۲۷.

ابن خلدون در ادامه واکاوی‌های خود از روند سقوط برمکیان با اشاره به نفوذ بسیار آنان در دیوان‌سالاری خلیفه، اضافه می‌کند:

آنها کلیه مناصب و درجات دولتی و امور دیوانی و کشوری را بدست اعضای خاندان و پرورش‌یافتگان خود سپردند و همه مشاغل را از وزارت و دبیری گرفته تا فرمان‌دهی سپاه و حاجی و کلیه امور مربوط به شمشیر و قلم، خود قبضه کردند و دیگران را کنار زدند؛ چنان که می‌گویند: از فرزندان یحیی بن خالد بیست و پنج تن در درگاه رشید ریاست داشتند و مناصب کشوری و لشکری را اداره می‌کردند. کفالت هارون، هم در زمان ولایت‌عهد و هم در زمان خلافت، بر عهده او بود تا هارون در کنف رعایت او جوان شد و در سایه حضانت و پرورش وی، به مرحله رشد و کمال رسید و او به طور طبیعی، بر همه امور خلافت تسلط یافت و هارون او را پدر خطاب می‌کرد. در نتیجه، آن خاندان کعبه آمال شدند.^۱

نحوه ارتباط خاندان برمکی با مخالفان سرسخت خلیفه و تلاش در جهت اعزاز و اکرام آنها از جانب بزرگان این خاندان نیز از دیگر عواملی است که در تحلیل ابن خلدون از روند این سقوط، جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص می‌دهد: این خاندان رجال شیعه و نزدیکان و بستگان عباسیان را مشمول بدل و بخشش‌های فراوان قرار دادند و آنان را رهین احسان خویش ساختند و خاندان‌های اصیل و شریف فقیر را به توانگری رسانیدند و اسیران را از رنج اسارت آزاد کردند.^۲

در تحلیل نهایی ابن خلدون، در نتیجه چنین روندی است که این خاندان پرنفوذ در سرایشی سقوط قرار می‌گیرند: رفته رفته، حسودان و رقبای ایشان نقاب از چهره برگرفتند و رانده‌شدگان درگاه و مخالفان فرمان‌روایی آنان بسعایت و تقنین پرداختند. حتی پسران قحطیه، دایی‌های جعفر، از بزرگ‌ترین ساعیان و بداندیشان آنان بودند و انگیزه حسد، عواطف و مهر خویشاوندی را در آنان فرونشاند بود و رشته‌های قرابت و خویشی، آنان را از سخن‌چینی و توطئه‌سازی باز نمی‌داشت. این وضع مقارن روزگاری بود که شعله‌های انگیزه غیرت در مخدوم آنان، یعنی خلیفه نیز زبانه می‌زد و از وضع محجوریت سخت استنکاف داشت و آن را ننگ می‌شمرد و بسبب جسارت‌های خرد و ناچیز، که سرانجام به مخالفت‌های بزرگ منجر شده بود، کینه‌هایی در دل او انباشته گشت. این امر جعفر، راه دشمنی شدید خلیفه را نسبت بخود و خاندانش باز کرد، تا اینکه عزت آن خاندان بذلت گرایید و آسمان عظمت‌شان سبب پستی آنان گردید و زمین، خودشان و خاندان آنان را بخود فرو برد و سرنوشت آن قوم همچون مثال و عبرتی برای دیگر مردم آن روزگار شد. و هر که در تاریخ آن خاندان ببیندش و رسوم و شیوه‌های مخصوص دولت و طرز کار و روش آنان را با تتبع و دقت قضاوت کند. آثار چنین سرنوشتی را برای آنان مسلم می‌یابد و موجبات آن را آماده می‌بیند.^۳

سرانجام، ابن خلدون در گزاره نهایی خود و پس از برشمردن علل متعدد این رویداد، اضافه می‌کند: تنها مسبب قتل برامکه غیرت و حسد خلیفه و کسان فروتر از وی بوده است که در نتیجه خودکامگی و خودسری آن خاندان نسبت به خلیفه روی داده است و هم درمی‌یابیم که چگونه دشمنان آنان افسونگری‌ها و نیرنگ‌ها

۱. همان، ص ۲۸.

۲. عبدالرحمان بن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۲۹.

۳. عبدالرحمان بن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۳۰.

می‌ساخته و حتی خواص و محارم خلیفه را وادار به سعایت‌ها و بدگویی‌ها می‌کرده‌اند، چنان‌که نزدیکان خاص خلیفه دسیسه‌ای طرح کردند که به زبان خوانندگان و نوازندگان درگاه در نهایت نیرنگ اشعاری را انشاد کنند و از آن طریق سعایت خود را بگوش خلیفه برسانند تا حس کینه و خشم وی را (نسبت به برامکه) برانگیزند.^۱

نتیجه‌گیری

در تلاش برای فهم بنیان‌های تاریخ‌نگاری متقدم و انتقادات صریح و تندى که از جانب *ابن خلدون* متوجه روش و رویکرد این مورخان به تاریخ شد، فرضیه‌ی ابتدایی این پژوهش گامی در جهت تأیید گفته‌های این مورخ گذاشت و تلاش‌ها در جهت فهم این مدعیات، بدین‌جا ختم شد که ضعف بنیان‌های تاریخ‌نگاری نزد مورخان متقدم توسط *ابن خلدون* به درستی معلوم شد. تلاش وی برای همیشه، معیارها و روش‌های پیشین را برانداخت، به‌گونه‌ای که تاریخ‌نگاری پیشین پس از حملات *ابن خلدون*، هیچ‌گاه قدرت این را نیافت که بر مدار پیشین گام نهد و مدعی فهم صحیح در مطالعات تاریخی باشد. روشی که مورخان پیشین در مطالعات تاریخی خود به کار گرفتند از زاویه‌ی نگاه انتقادی *ابن خلدون*، نمی‌توانست مدعی رسیدن به حقیقت در این وادی خطیر باشد. بدین‌روى، با انتقاد از بنیان‌های چنین نگرش‌هایی، در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری این مورخان به دیده‌ی تردید نگریست و از ورای این دید انتقادی، خود توانست معیارهای معین و مشخص را در این عرصه شناسایی و جایگزین روش‌های پیشین کند.

با روایت‌شناسی مختصری که در این پژوهش انجام گرفت، تلاش شد تا نگاه مورخان به رویدادی یگانه در تاریخ ایران و اسلام بر اساس معیارهای *ابن خلدون* بررسی شود. این بررسی نمایان ساخت که رویکرد روایت‌محوری بدون کمترین جرح و تعدیل و با کمترین تلاشی از جانب مورخان متقدم در جهت فهم علت‌های مؤثر در روی دادن یک اتفاق تاریخی و نیز تکرار مقلدانۀ روایت دیگر مورخان از جانب مورخان بعدی، از جمله ویژگی‌های تاریخ‌نگاری مورخان پیشین است، و در نهایت، با به‌کارگیری روش «انتقادی» *ابن خلدون* صحت مدعیات وی در حوزه نقد کارنامه تاریخ‌نگاری متقدم آشکار شد.

منابع

- ابن عبد ربّه، شهاب‌الدین احمد، *العقد الفريد*، به کوشش احمد امین و دیگران، قاهره، بی‌نا، ۶۵-۱۹۴۹م.
- ابن‌خلیون، عبدالرحمن، *مقدمه*، ترجمه محمد پروین گنابادی، چ هشتم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، *الاغانی*، به کوشش صلاح‌الدین منجد، بیروت، دارالفکر، ۱۹۷۳م.
- آینه‌وند، صادق، *علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
- جهشیاری، محمد، *الوزراء و الکتاب*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چ چهارم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱.
- دینوری، ابن قتیبه، *امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)*، ترجمه سیدناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰.
- روزنتال، فرانتس، *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه اسداله آزاد، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ در ترازو*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- سجادی، سیدصادق، *تاریخ برمکیان*، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۸۵.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ پنجم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *التنبیه و الإشراف*، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ پنجم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- مقدسی، ابن مطهر، *أفرینش و تاریخ*، ترجمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۷۴.
- مهدی، محسن، *فلسفه تاریخ ابن‌خلدون*، ترجمه مجید مسعودی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- نصار، ناصف، *اندیشه واقع‌گرایی ابن‌خلدون*، ترجمه یوسف رحیم‌لو، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
- یعقوبی، ابن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، چ ششم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.